

## صحت امر امر با فرض علم به انتفاء شرط آن

### خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره مسأله تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجیّه در علوم بود و اینکه آیا فرمایش محقق نائینی در مورد حقیقیه بودن قضایای فقهی درست است یا نه؟ گفتیم که سابقه این مسأله برمی گردد به فرمایش بزرگانی مثل شهید مطهری که ذیل ادله وجود ذهنی چنین فرموده است: خواهی در تجرید برای اثبات وجود ذهنی گفته اگر وجود ذهنی نباشد یعنی ماهیت یک کونی در ذهن نداشته باشد، قضیه حقیقیه باطل است و چون قضیه حقیقیه مسلم است پس ما برای ماهیت علاوه بر وجود خارجی یک وجودی در ذهن قائل هستیم. شهید مطهری اصرار دارد که این فرمایش خواهی ناظر به قضیه حقیقیه بوعلی است که در آن با لازم ماهیت و اقتضاء ذات کار می کنیم نه با اقتضاء ذات به شرط وجود. بعد فرمودند قضیه که انحلال به شرطیه پیدا می کند یا در قوه شرطیه است - در لسان حکما دو تعبیر است یکبار گفته اند در قوه شرطیه و یکبار گفته اند انحلال به شرطیه پیدا می کند - در لسان بوعلی قضیه خارجیّه است که در آن حکم روی طبیعی به شرط وجود طبیعی رفته است مثلاً اگر لازم وجود خارجی را بخواهیم در نظر بگیریم حرارت لازم وجود خارجی نار است، زیرا نار می سوزاند ولی به شرط وجود یا مثلاً برودت لازم خارجی یک ماهیت است ماهیت وقتی وجود پیدا می کند سرما دارد یک ماهیتی وقتی وجود پیدا کند گرما دارد سرما و گرما از محمولاتی است که بر ماهیت به شرط وجود خارجی بار می شود ولی مثلاً تساوی مجموع زوایا مثلث با قائمترین این برای خود ماهیت مثلث است و ماهیت مثلث چه در ذهن و چه در خارج این لازم را دارد. البته علامه در نهاییه در فرع اول فرموده است که لازم الماهیه لازم الوجودین است و صحت قول دوانی را تایید نموده است.

فرمایش شهید مطهری و خواهی طوسی این است که قضیه حقیقیه قضیه ای است که در آن با لازم الماهیه و اقتضا ذات کار می شود نه با اقتضا ذات به شرط وجود و آنچه قابل انحلال است و قابل بازگشت به قضیه شرطیه است یا در قوه شرطیه است خارجیّه بوعلی است؛ لکن ملاهادی سبزواری به جای خارجیّه بوعلی

قضیه شخصیه تحویل داده است که خارج از بحث علوم است و به جای قضیه حقیقه بوعلی، قضیه خارجیّه تحویل داده است و به برودت بالطبع بودن جیوه مثال زده است در حالیکه برودت بالطبع حکم ماهیت به شرط وجود است و این لازم ماهیت نیست و اگر این طور شد آن موقع فرمایش محقق نائینی یا بعضی از علماء در غرب مثل راسل با اختلافی در تعبیر که فرمودند این گونه قضایا منحل به شرطیه می‌شوند ناظر به خارجیّه بوعلی است نه حقیقه بوعلی.

شهید در پایان مطرح نمودند که عیبی ندارد در قضایای فقهی کسی فتوا بدهد ما در فقه با خارجیّه بوعلی کار می‌کنیم و آن موقع انحلال محقق نائینی درست است لکن باید تعبیر را درست کند و به جای قضیه حقیقه، تعبیر به قضیه خارجیّه کند.

### **نقد و بررسی تحلیل شهید مطهری و کلام محقق نائینی در مورد حقیقه بودن قضایای فقهی**

ما وقتی با فرمایش محقق نائینی می‌خواهیم کار کنیم و تکلیف گزاره‌ها را فقه و اصول روشن کنیم باید دقت کنیم که ما فقط می‌خواهیم یک اشکال تعبیری بیان کنیم یعنی بگوییم تعبیری که از قضیه حقیقه به کار رفته درست نیست و باید این تعبیر را به قضیه خارجیّه تبدیل کنیم والا اشتراط درست است و ما در واقع یک قضیه خارجیّه داریم که شرطی دارد و جزائی دارد که اگر شرط آن که وجود موضوع است تحقق پیدا کرد جزای آن که همان فعلیت حکم است مسلم است چنانچه محقق نائینی فرمودند یعنی یک ماهیتی داشته باشیم که یک حکمی برای آن به شرط وجود بار شود.

آیا مسأله این است یا نه با قطع نظر از اینکه اسم آن قضیه خارجیّه باشد یا حقیقه، در اینجا اشکال دیگری وجود دارد که آن اشکال سبب می‌شود ما تحقیق محقق نائینی را قبول نکنیم؟؟

### **اشکال حضرت امام در مورد حقیقه یا خارجیّه بودن قضایای فقهی**

اشکالی که مطرح است و باید با دقت بررسی شود فرمایشی است که حضرت امام در چند جا در تهذیب و مناہج بیان کردند. ما چند مورد از فرمایشات حضرت امام را بررسی می‌کنیم تا شما متوجه شوید اشکال سر تسمیه نیست.

امام رضوان الله تعالی علیه در اول تهذیب یک بحثی دارند که می‌فرمایند: آیا می‌توان محمولات فقهی را عوارض ذاتی موضوعات مسائل فقهی دانست؟ وقتی می‌گوییم «الصلاه واجب» این وجوب عرض ذاتی صلات

است یا نه؟ وقتی می‌گوییم «الصوم واجب یا الغصب محرم»، وجوب را بر فعل مکلف یعنی صلات و صوم و حرمت را بر فعل مکلف یعنی غصب بار می‌کنیم؟ بار کردن وجوب بر صلات یا صوم و حرمت بر غصب آیا از نوع گزاره‌ای است که یک عرض ذاتی بر یک موضوع بار می‌شود؟

### **عدم خلط حضرت امام بین حقیقت و اعتبار در بحث عرض ذاتی**

متأسفانه در بین شاگردان حضرت امام مشهور شده است که امام خلط بین حقیقت و اعتبار کرده است هم در فرمایشات استاد ما آیت الله جوادی آملی آمده است و هم شهید مطهری بدون اینکه اسم امام را بیاوردند در مقدمه مقاله هفت در اصول فلسفه وقتی می‌خواهند مسأله عرض ذاتی را تحلیل کنند بیان می‌کنند که باید دقت کنید که عرض ذاتی در جایی است که برهان به معنای دقیق منطقی جاری است و در محمولات اعتباری مسأله عرض ذاتی پیاده نمی‌شود کما اینکه در گزاره‌های شخصییه مانند جغرافیا پیاده نمی‌شود که این کلام ناظر به فرمایشات حضرت امام است که ایشان در نقوض مسأله عرض ذاتی از گزاره‌های فقهی و جغرافیا استفاده کرده است.

در حالیکه این گونه نیست که آقایان بیان می‌کنند. تعبیر حضرت امام این است که «مع أن البحت عنها ليس بحثاً عن الأعراض؛ فضلاً عن كونها أعراضاً ذاتية»<sup>۱</sup> می‌فرماید وقتی مسائل فقهی را نگاه می‌کنید فقه مسائلی دارد مثل «الصلاه واجبه و الصوم واجب و الغصب محرم» که در این گزاره‌ها بحث از عرض به معنای فلسفی آن نیست زیرا اعراض به معنای فلسفی معنای خاص خودشان را دارند. یک واقعیاتی در مقولات عشر داریم که اینها مقولات عرضی هستند و یک مقوله‌ای داریم به نام مقوله جوهر و اصلا وجوب از جنس مقولات عرضی نیست تا داخل در اعراض شود فضلاً از اینکه وجوب عرض ذاتی باشد «إذ الأحكام الخمسة ليست من العوارض بالمعنى الفلسفى، أوّلاً» احکام خمسہ یعنی وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحه که عوارض فعل مکلف هستند اینها عرض به معنای فلسفی نیستند «اللهمّ إلاً أن تعمّم الأعراض للمحمولات الاعتبارية بضرب من التأويل». مگر آنکه عرض فلسفی را شامل محمولات اعتباری هم بدانیم. این عبارت به خوبی نشان می‌دهد که تلقی امام از جمله فلاسفه که «لا بد لكل علم من موضوع يبحث فيه عن عوارضه الذاتية» شامل محمولات اعتباری نمی‌شود و لذا نمی‌شود آن را در محمولی به نام وجوب پیاده کرد زیرا وجوب عرض فلسفی نیست

<sup>۱</sup>. تهذیب الأصول؛ ج ۱؛ ص ۱۴.

فضلا از اینکه عرض ذاتی باشد مگر اینکه کسی عوارض را تعمیم بدهد که محمولات اعتباری مانند وجوب را بگیرد.

تا اینجا بحث ما مقدماتی بود و جواب اشکال کسانی بود که امام را متهم به خلط بین حقیقت و اعتبار می‌کنند. عین عبارتی که در کتاب ریح مختوم آیت الله جوادی آملی هم هست چنین است که این نقض، نقض به علوم اعتباری است.

در حالیکه این نقض امام ناظر به این حیث نیست که امام فکر کرده باشد عرض ذاتی اعم از محمولات حقیقی و اعتباری است، بلکه امام می‌داند عرض ذاتی در عبارت فلاسفه مربوط به حقائق است و عرض ذاتی معنای روشنی دارد و لذا اصرار دارد به اینکه محمولات فقهی مشمول عرض به معنای فلسفی و عرض ذاتی به معنای فلسفی نمی‌شوند پس امام خلط بین حقیقت و اعتبار نکرده است.

بعد امام می‌فرماید ثانیاً اگر کسی اعراض را شامل محمولات اعتباری هم دانست یعنی شامل وجوب هم شد آیا می‌توان نسبت وجوب را با موضوع مسأله مانند تحلیلی که آقایان بیان نمودند تحلیل کرد؟

### **قضیه خارجی و حقیقه نبودن قضایای احکام فقهی**

امام می‌فرمایند: در وجوب و استحباب و کراهت و حرمت یک خصوصیتی در محمول است که مسأله را عوض می‌کند این کلام امام ناظر به حیث اعتباری بودن نیست، بلکه با غض نظر از حیث اعتباری بودن یک خصوصیتی در محمولات مسائل فقهی است که آنها را از خارجی بودن و حقیقی بودن خارج می‌کند. وجوب نه به وجود ماهیت خورده است که خارجی بوعلی شود و نه به خود ماهیت خورده است که حقیقه بوعلی شود. «و لو سلم کونها أعراضاً فی حدّ نفسها فلیست أعراضاً ذاتیه لموضوعات المسائل، ثانیاً. إذ الصلاة بوجودها الخارجی لا تکاد تتّصف بالوجوب» نمی‌توان گفت صلات به وجود خارجی معروض وجوب است زیرا خارج ظرف سقوط است نه ظرف ثبوت تکلیف و صلات وقتی خارجی شد وجوب ساقط می‌شود نه اینکه صلات خارجی ظرف عروض و شکل گرفتن تکلیف باشد به تعبیر مرحوم آخوند تحصیل حاصل است که این صلات به قید وجود خارجی معروض وجوب باشد زیرا اگر وجوب در خارج بیاید وجوب ساقط می‌شود لذا می‌فرماید: «لأنّ الخارج - أعنی إتیان المأمور به - ظرف السقوط بوجه لا العروض، و لا بوجودها الذهنی» با وجود ذهنی هم نمی‌تواند معروض وجوب باشد زیرا اگر با وجود ذهنی مامور به باشد قابل اتیان نیست و وجدانا نیز مولا وجوب صلات را سر وجود ذهنی آن نمی‌برد. واضح است که مامور به صلات به وجودی ذهنی

آن نیست «لظهور عدم كونه هو المأمور به» و اگر کسی بگوید این وجود ذهنی بما اینکه صورت ذهنی است مامور به است ما می‌گوییم مکلف نمی‌تواند آن را اتیان کند زیرا آن یک واقعیت خاص خارجی قائم به نفس مولا است که اتیان آن برای مکلف امکان ندارد «و عدم كون المكلف قادراً على امتثال الصورة العلمية القائمة بنفس المولى.»

پس اولاً آن وجدانا مامور به نیست و امتثال آن به این نیست که مکلف یک صلاتی را تصور کند و بگوید امتثال کردم و اگر مامور به آن صورت ذهنی بود مکلف با صرف تصور صلات مصلی و ممتثل امر بود و این وجدانا درست نیست.

و ثانياً امتثال صورت ذهنی قائم به نفس مولا برای مکلف امکان ندارد پس نمی‌توان ماهیت را به قید وجود خارجی و به قید وجود ذهنی مامور به قرار داد و ماهیت مانند حرارت برای نار نیست که از عوارض وجود خارجی آن باشد و مانند کلیت نیست که از عوارض وجود ذهنی انسان باشد و هیچ کدام نیست مفارق هم نیست «و القول بكون الماهية معروضة لها مدفوع بأن الوجدان حاكم على عدم كونها مطلوبة، بل معنى وجوبها: أن الأمر نظر إلى الماهية، و بعث المكلف إلى إيجادها، فيقال: إن الصلاة واجبة، من غير أن يحلّ فيها شيء و يعرضها عارض.»<sup>۲</sup> اگر کسی بگوید نفس ماهیت را معروض وجوب قرار می‌دهیم. ماهیت من حیث هی مامور به است یعنی وجوب رفته سر ماهیت من حیث هی مستقر شده است، امام در جواب می‌گوید این مدفوع است زیرا وجدان حاکم است که ماهیت من حیث هی مطلوب نیست زیرا ماهیت من حیث هی لیست الا هی لا مطلوبة و لا غیر مطلوبة و طلب مناط می‌خواهد و مناط در خود ماهیت من حیث هی وجود ندارد. پس وجوب نه به ماهیت من حیث هی تعلق می‌گیرد و نه به ماهیت به قید وجود خارجی و نه به ماهیت به قید وجود ذهنی و اگر این طوری شد نه می‌توان از مدل قضیه حقیقیه استفاده کرد و نه از مدل قضیه خارجیه استفاده کرد.

امام اصرار دارند وقتی محمول وجوب است این دو مدل قضیه درست نیست و کاری هم به اعتباری بودن ندارد که کسی نتواند جواب بدهد که محقق خوئی و محقق نائینی حواسشان بوده است که اعتباری است بلکه یک چیزی خاص تر از مسأله اعتباری بودن است یعنی مسأله وجوب و طلب است که نمی‌توان به ماهیت به قید

<sup>۲</sup>. تهذیب الأصول؛ ج ۱؛ ص ۱۴.

وجود خارجی و وجود ذهنی و به ماهیت من حیث هی تعلق بگیرد. و اگر این گونه شد تحلیل قضیه خارجی و حقیقه در فقه چطور می شود؟!

### ریشه یابی کلام حضرت امام در کلمات مرحوم آخوند

البته امام یک مدلی پیشنهاد می دهند که بعد بیان می شود این حرف که ماهیت نه به قید وجود ذهنی و نه به قید وجود خارجی و نه من حیث هی نمی تواند معروض تکلیف قرار بگیرد اولین بار مرحوم آخوند این را تحلیل در بحث «ان الاوامر و النواهی تتعلق به الطبائع» مطرح کرده است. همچنین در بحث اجتماع امر و نهی یک «ثانیها [تعلق الحکم الشرعی بالموجود خارجا]»<sup>۳</sup> دارند که آنجا روانتر بیان کرده است زیرا تعبیر حکم شرعی دارد. قبل از قول مختارشان در بحث اجتماع امر و نهی نیز یک تحلیلی کرده است<sup>۴</sup> که آن تحلیل مدل نهائی کلام حضرت امام است و مدل پیشنهادی امام در قضایای شرعی را مرحوم آخوند بیان کرده است.

در مسأله «فصل الحق أن الأوامر و النواهی تكون متعلقه بالطبائع دون الأفراد»<sup>۵</sup> مرحوم آخوند دو فصل بحث کرده است که بحث مرحوم آخوند به یک تعبیر از بحث امام دقیق تر است. یک فصل از بحث مرحوم آخوند این است که خصوصیات فردیه داخل در مناط نیستند که مادر بحث مقدمات ترتب بیان کردیم. مرحوم آخوند گفته وجدانا انسان متوجه می شود که خصوصیات فردیه مناط ندارند لذا طلب به آنها تعلق نمی گیرد و بعد گفته است اگر خصوصیات فردیه مناط ندارند پس اصل صلات مناط دارد و صلات در این گوشه و در آن گوشه مناط ندارد و اگر خصوصیت فردیه صلات داشته باشد آن را امر استحبابی باید بیان کند مثلا صلات در مسجد یا صلات در یمین امام جماعت، که مناطات آنها ربطی به اصل وجوب ندارد بلکه آنها مناطات استحبابیه دارد که ما با آن مناطات کار را انجام دهیم مثل صلات در حمام و صلات در مسجد و صلات در بیت. اصل طبیعی صلات مناط دارد و خصوصیات فردیه مناط وجوبی که سر اصل طبیعی می خواهد برود را ندارد لذا مرحوم آخوند می گوید وجدانا هم ندارد بعد می گوید اگر خصوصیات فردیه را کنار بگذاریم باید ببینیم که امر و نهی به چیزی تعلق گرفته است.

<sup>۳</sup> . كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) ؛ ص ۱۵۸.

<sup>۴</sup> . كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) ؛ ص ۱۶۰. فإن غاية تقریبه أن يقال إن الطبائع من حیث هی هی و إن كانت لیست إلا هی و لا تتعلق بها الأحكام الشرعیة ك الآثار العادیة و العقلیة إلا أنها مقیده بالوجود بحيث كان القید خارجا و التقید داخلا صالحه لتعلق الأحكام بها و متعلقا الأمر و النهی علی هذا لا یكونان متحدین أصلا لا فی مقام تعلق البعث و الزجر و لا فی مقام عصیان النهی و إطاعة الأمر بإتیان المجمع بسوء الاختیار.»

<sup>۵</sup> . كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) ؛ ص ۱۳۸.

بعد اگر خصوصیات فردیه را کنار بگذاریم مرحوم آخوند می‌گوید عیبی ندارد که بگوییم امر به طبیعی خورده است ولی نمی‌توان گفت طلب به طبیعی خورده است زیرا طلب مناطی دارد و طبیعی من حیث هی مناط ندارد و لذا به تعبیر مرحوم آخوند طلب باید به وجود تعلق بگیرد تحلیل مرحوم آخوند این است که امر و نهی طلب است و طلب در امر و نهی هر دو باید به وجود بخورد چه طلب در قالب «افعل» باشد و چه در قالب «لاتفعل».

طلب به وجود خورده است ولی عیبی ندارد در صلّ بگوییم امر رفته سر طبیعی یعنی هیات امر ماده طبیعی است و هیات نهی ماده طبیعی است ولی طلب به وجود خورده است ولی نه به وجود با خصوصیات فردیه بلکه به تعبیر مرحوم آخوند وجود سعی قبالا لخصوص الوجود و قبالا لخصوصیات الفردیه.

وجدان نیز همین گونه است کما اینکه امام هم فرموده است که ماهیت من حیث هی مناط ندارد، خصوصیات فردیه نیز مناط ندارد بلکه مناط در وجود است.

محقق خراسانی در بخش دوم که می‌رسد مطلب دیگری بیان می‌کند که ما اگر ما دست از حرف اول هم برداریم و بگوییم چه امر به فرد بخورد و چه امر به طبیعی بخورد قطعا وجود قید ماموربه نیست زیرا تحصیل حاصل است قطعا وجود غایت ماموربه نیست. در «دفع وهم» می‌گوید امر نمی‌تواند به وجود بخورد و طلب نمی‌تواند سوار بر وجود شود زیرا تحصیل حاصل است و غایت طلب هم نمی‌تواند وجود باشد یعنی وجود غایت باشد یعنی امر به طبیعی خورده است به خاطر وجود طبیعی این هم درست نیست زیرا غایت بیرون است. پس وجود نه قید است و نه غایت و از این طرف طبیعی هم نمی‌تواند باشد راه را می‌بندد.

با توجه به این کلام مرحوم آخوند قضیه خارجی چطور می‌شود؟ قضیه خارجی یعنی طلب به وجود تعلق گرفته است یعنی لازم این طبیعی به قید وجود است.

تقریبا هر چه امام در اینجا بیان کرده است مستفاد از عبارات مرحوم آخوند است که وجود نه قید است نه غایت و طبیعی را هم نمی‌توان محط تکلیف قرار داد.

مرحوم آخوند می‌فرماید ما چه اصاله الوجودی شویم و چه اصاله الماهوی شویم چون ماهیت من حیث هی نزد همه اعتباری است و مناط ندارد ماهیت محققه مناط دارد چه اصاله الماهوی شویم که ماهیت منصوب به جاعل تحقق پیدا کرده است و چه اصاله الوجودی شویم و قائل شویم جاعل جعل وجود کرده است و از آن ماهیت انتزاع می‌شود. در ماهیت محققه اگر تحقق به قید وجود است مشکل دارد و اگر وجود غایت آن است

باز مشکل دارد پس محط تکلیف قضیه حقیقه و خارجیہ نمی‌تواند باشد و این تحلیل بسیار خوبی که شهید مطهری بیان می‌کند با قطع نظر از نامگذاری، از این باب اهمیت دارد که اولاً لازم الماهیتی دارم و لازم الوجودی ثانیاً این لازم یا لازم وجود ذهنی است یا لازم وجود خارجی است یا لازم ماهیت است. قضیه حقیقه در حد لازم الماهیه است در حالیکه تکلیف لازم ماهیت نیست لازم وجود ذهنی هم نیست لازم وجود خارجی هم نیست.

آقایانی که با تکلیف قضیه خارجیہ و حقیقه می‌دانند خصوصیت محمول که طلب است را ملاحظه نکردند. حضرت امام در تحلیل خود می‌فرمایند «در فقه و اصول فان الغالب قضایاها حقیقی او کالحقیقی» یعنی امام می‌گوید من مشکلی در تسمیه ندارم ولی اینها کالحقیقی است نه خود حقیقی، حتی حقیقه ملاحظه می‌کند که یعنی خارجیہ بوعلی هم نیستند حقیقه بوعلی هم که خودشان قبول دارند نیست. ان شاءالله مابقی عبارات مرحوم آخوند را هم ملاحظه کنید تا مشخص شود حضرت امام از مرحوم آخوند مبانی را اتخاذ نموده است البته فارق‌هایی هم دارند.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»